

الاخطارات فی المختارات

محسن ذاکر الحسینی

یکی از نفایس کتابخانه وزیر یزد نسخه‌ای است خطی مورخ ۶۹۳ هجری به شماره ۳۹۰۷ که در پایان از آن با عنوان المختارات من الرسائل من انشاء الصدور و الافاضل یاد شده و دو رساله منثور فراق‌نامه و داستان پیل و چکاوک هم در آغاز و انجام آن آمده و تا کنون نسخه دیگری از آن شناسایی نشده است.

این نسخه ۱۵۵ ورق دارد که از پایان بخش رسائل آن یک یا چند ورق افتاده است. کاتب نسخه محمود بن بختیار اتابکی است که در تاریخ چهارشنبه هفدهم محرم سال ۶۹۳ آن را برای تاج‌الدین عبدالله بن ناصرالدین عمر، معروف به خالویه، کتابت کرده و چهار یادداشت و سه مهر مالکیت بر آن نقش شده که یکی مورخ ۷۳۵ و دیگری مورخ ۹۵۲ هجری است. این دست‌نویس در سال ۱۳۵۵ با یک مقدمه و چند فهرست، به کوشش ایرج افشار و به همت انجمن آثار ملی، به صورت عکسی چاپ و منتشر شد که مورد توجه دانشمندان و ایران‌شناسان قرار گرفت و بار دیگر در سال ۱۳۷۸ به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار و به نفقه بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار به طریقه سربی به چاپ رسید که، به لحاظ اهمیت متن، معرفی و ارزیابی چاپ اخیر لازم آمد. متن المختارات، چنان که ایرج افشار در مقدمه آورده، پیش از این، در دانشگاه تهران، به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد مریم میرشمسی به راهنمایی دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تصحیح شده و مصحح قصد چاپ و نشر آن را داشته اما فراهم آمدن چاپ دیگری از کتاب وی را منصرف کرده است.

المختارات مجموعه‌ای است نفیس از منشآت و ترسّلات کهن فارسی و عربی که بیشتر آنها را در جای دیگر نمی‌توان یافت. بسیاری از این نوشته‌ها متن اسناد مهمی بوده که اصل آنها از میان رفته و از حیث مطالعات تاریخی، اجتماعی و رجالی حایز اهمیت است و احیاناً در زمینه‌های جغرافیا، تصوّف و کتاب‌شناسی نیز اطلاعات سودمندی دارد.

مهم‌ترین ویژگی این مجموعه ارزش والای ادبی آن است که به چند چیز راجع است. یکی احتمال بر انبوهی از نمونه‌های استادانه و دلنشین نثر پارسی از نویسندگان برجسته‌ای همچون رشیدالدین وطواط و حمیدالدین بلخی، صاحب مقامات حمیدی، و نویسندگان دیگری که بعضاً از آنها اثری به دست ما نرسیده است. دیگر احتمال بر بسیاری از اشعار دل‌انگیز پارسی و اطلاعات پراکنده‌ای درباره‌ی برخی از شاعران پارسی‌گوی. بعضی اشعار یقیناً از سراینندگان نامدار است که در ضمن رسایل، به مناسبت، وام گرفته شده؛ مانند دو بیت از قصیده‌ی امیر معزی با مطلع

ای ساریان منزل مکن جز بر دیار یار من تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطال و دمن
(ص ۳۳)

سه بیت از قصیده‌ی خاقانی به مطلع

گر به قدر سوزش دل چشم من بگریستی بر دل من مرغ و ماهی تن به تن بگریستی
(ص ۳۶)

دو بیت از قطعه‌ی رودکی به مطلع

دیر زیاد آن بزرگوار خداوند جان عزیزان به جانش اندر پیوند
(ص ۹۸)

یک مصراع از قصیده‌ی عبدالواسع جبلی به مطلع

منسوخ شد مروّت و معدوم شد وفا وز هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
(ص ۳۵۷)

بعضی اشعار سروده‌ی نویسندگان رسایل است که در ضمن منثورات خود آورده‌اند؛ اما نام گویندگان بسیاری از اشعار مجموعه معلوم نیست و، به قول مصحّح، خود جای تحقیقی جداگانه است.

برخی از اشعار در جای دیگری دیده نشده و بدین لحاظ تا کنون نسخه‌ی منحصّر به فرد این سروده‌ها همین مجموعه است؛ مثلاً وجود بیست و شش بیت فارسی در ضمن یازده قطعه‌ی منثور عربی نوشته‌ی رفیع‌الدین لُنبنانی (ص ۵۸-۶۸)، که به ظنّ قوی سروده‌ی

هموست، و چون هیچ یک در ضمن دیوان او، مصحح شادروان تقی بینش، مذکور نیست، بس غنیمت تواند بود.

از برخی از اشعار فواید جانبی دیگری نیز حاصل است؛ مثلاً در صفحه ۱۵۲ شش بیت آمده که آغاز آن چنین است:

تا در این ناحیت قرارگرفت همه کس بی قرار می بینم
و نشان می دهد که قصیده مشهور منسوب به شاه نعمت الله ولی به مطلع
قدرت کردگار می بینم حالت روزگار می بینم

و غزل او به مطلع

دولت وصل یار می بینم کام دل در کنار می بینم
هر دو به اقتفای همین شعر سروده شده است و نیز در صفحه ۳۹۴ این بیت آمده:

تو چه دانی طریق دلداری باش تا من تو را بیاموزم
که محمد بن بدر جاجرمی آن را در ضمن غزلی به مطلع
یا تو را من وفا بیاموزم یا ز تو من جفا بیاموزم

به نام صاحب دیوان جوینی ثبت کرده (مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، ج ۲، ص ۱۰۴۴) و همین غزل، با اندک تفاوت و بدون بیت مورد نظر، در ضمن اشعار جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی (دیوان، ص ۴۷۱) هم آمده است.

سرانجام، اشتغال بر بسیاری از واژه‌ها، اصطلاحات و امثال کهن فارسی و برخی اصطلاحات دیوانی و مصطلحات صوفیه و حوزه‌هایی دیگر که در پژوهش‌های لغوی مفید می‌تواند بود.

در مقدمه کتاب به قلم ایرج افشار، مجموعه و نسخه و کاتب و بخش‌های سه‌گانه کتاب معرفی و ویژگی‌های رسم الخط نسخه برشمرده شده، ذکر اهم و اشهر اسامی نویسندگان، عناوین نامه‌های تاریخ‌دار، فواید تاریخی و رجالی و اجتماعی و مدنی و ادبی و زبانی و کتاب‌شناسی مجموعه آمده است. در این مقدمه، خطاهای مطبعی زیر راه یافته است:

در عبارت دعایی «غفرالله له و لوالدیه امة محمد صلی الله علیه و سلم» (ص ۴، سطر ۹)، «و لجمع» پیش از «امة» از قلم افتاده؛ در جمله «بی آن که نام سراینده‌اش را ذکر شده باشد» (ص ۸، سطر ۷)، «را» زاید آمده است. هم‌چنین، ضبط صحیح بیت نظر در حق من کردی و من / گفتم

ازین نظرم کار همه چون زر شد (ص ۱۸ م/۲، سطر ۲) در دیوان کمال‌الدین اسماعیل چنین است:
نظری در حق من کردی و من چون نرگس گفتم از این نظرم کار همه چون زر شد
ضمناً در بیت پس از آن غلط مطبعی «پیش از نیم» به جای «پیش ازینم» آمده است.

چگونگی تصحیح

به گزارش مصحح در مقدمه کتاب، رساله فراق‌نامه را محمد شیروانی، که قصد چاپ مجموعه را داشته، در حدود سال ۱۳۵۸ استنساخ کرده، منشآت و رسایل را چهار تن از دانشجویان دوره فوق لیسانس رشته تاریخ دانشگاه تهران در سال تحصیلی ۱۳۵۶-۱۳۵۷، به عنوان تکلیف درسی، استنساخ کرده‌اند و باقی‌مانده متن اسناد و داستان پیل و چکاوک را غلامرضا طاهر استنساخ کرده است. مقابله متون فارسی را ایرج افشار و مقابله متون عربی و شکل و اعراب‌گذاری آنها را غلامرضا طاهر بر عهده داشته است.

با کمال تأسف باید گفت که این تصحیح به دقت دیگر دستاوردهای محقق و نسخه‌شناس دانشمند ایرج افشار و غلامرضا طاهر انجام نیافته و جا دارد که در چاپ بعدی، با تجدید نظر، خطاها تصحیح شود. محض نمونه نقایصی که ضمن تورق این چاپ به نظر رسید، فهرست‌وار به محضر مصححان محترم عرضه می‌شود:

— حمد و سپاس خداوندی را که تیر تقدیرش محتاج تمکین گمان نگردد، هیچ ضمیر در کمال وحدانیت او قرین گمان نگردد (ص ۱۹، سطر ۴-۵). در این عبارت «تمکین گمان»، چنان که مسعود تاکی (← کتاب ماه، شماره ۳۶، ص ۱۸) نیز متذکر شده، خطای مطبعی و صحیح «تمکین گمان» است. ضمناً «تیر»، هر چند با «گمان» مناسبت دارد، در نسخه عکسی صریحاً «تأثیر» آمده که در عبارت مفید همان معنی است و، اگر به تصحیح قیاسی نیازی باشد، بهتر است «تأثیر [تیر] تقدیرش» را اختیار کنیم.

— غصه بهره قدر (ص ۱۹، سطر ۸-۹)؛ که نشانه اضافه در پایان کلمه «غصه» زاید است، چون «غصه بهره» کلمه‌ای است مرکب مترادف «محنث نصیب».

— منغص عمر مکدرعیش، پریشان‌خاطر آشفته‌ضمیر، مشوش‌روزگار پرخون‌چهره، مونس‌گم‌کرده مایوس‌مانده، خرم‌سوخته دوست از دست‌رفته (ص ۱۹، سطر ۱۱-۱۳)؛ از فاصله‌ای که پس از کلمات «عمر، خاطر، روزگار، گم‌کرده، سوخته»، در نسخه خطی آمده، می‌توان دانست که این ترکیبات را باید یک‌یک خواند و نشانه‌های اضافه زاید و صورت صحیح چنین است: «منغص عمر، مکدرعیش...».

— به تر و خشکی که دهر دهد، سازگاری کنم و به گرم و سردی که فرا سر زبانم آید، بردباری کنم. (ص ۱۹، سطر ۱۷-۱۸)؛ در نسخه عکسی نیز چنین است؛ امّا، به اقتضای سیاق حکایت و استقامت معنی، «کنم» در هر دو مورد باید به «کند» تصحیح شود. نویسنده در آرزوی همدمی بوده که در برابر سخنان گرم و سرد وی شکیبایی نشان دهد.

— مشیر ضمیرم زبان گشود. (ص ۲۰، سطر ۵)؛ نسخه عکسی: «بکشود»؛ بنابراین، باید خواند: «بگشود».

— نخست دست در جیب باید کرد. (ص ۲۰، سطر ۱۰)؛ به جای «دست» در نسخه عکسی «درست» آمده و همان درست است. «دُرسِت» مسکوک تمام عیار را گویند.

— این امل محض نگردید. (ص ۲۰، سطر ۲۰-۲۱)؛ نسخه عکسی: «نکردند».

— به هیچ طریق دست به صدق صحبت چنین رفیقی نرسید. (ص ۲۰، سطر ۲۱-۲۲)؛ نسخه عکسی: «نرسند».

— دام زندگانی در تابش و تازش گردش ایام پوشیده گشت. (ص ۲۱، سطر ۸)؛ در نسخه عکسی، «پوشیده» که مؤید متن چاپی است. امّا، ظاهراً باید به «پوسیده» به اعتبار معنی تصحیح شود یا «فروسده» به اعتبار معنی و مراعات سجع با «سوده» در جمله بعد.

— نه آبا را از تجرّع لّ انا مصوّر بود... (ص ۲۲، سطر ۶)؛ به جای «انا»، بر طبق نسخه عکسی «ابا» صحیح است. «ابا» به معنای «آش» است و با «آبا» تجانس دارد.

— مرغ روح آن مایه فتوح شکار شاهین مشید شد. (ص ۲۲، سطر ۱۷)؛ در نسخه عکسی نیز چنین است، امّا، به اقتضای معنی، «مشیت» صحیح است که با «منیت» در جمله بعد سجع نیز دارد.

— قبای بقای او در اجزای جور جهان خرقه خانقاه فنا گردید. (ص ۲۲، سطر ۱۸-۱۹)؛ در نسخه عکسی: «کردند».

— مشرف 'یفعل' ما یشاء' بی آن که از او بی خویشتی دید، رایت رزقش بازگرفت. (ص ۲۲، سطر ۲۲)؛ به اقتضای معنی و تناسب شغل اشراف با کلمات «حاکم، کاتب، موکل و والی»، این کلمه باید به «مُشرف» تصحیح شود.

— هر می که مرا ز جام در کام آید پر گردد و از دو دیده با جام آید
(ص ۲۶، سطر ۳)

در نسخه عکسی: «بُر کردد» که مؤید متن چاپی است امّا «بَرگردد» مقتضای معنی و مناسب مقام است.

— آن دل که به مهر تو همی کرد شتاب وان دیده که دیدار تو می دید صواب
چندان بنمودشان فراق تو عذاب کین سوخته شد به آتش و آن غرقه به آب
(ص ۲۶، سطر ۱۹-۲۰)

«به آتش» محلّ وزن است. مطابق نسخه عکسی باید خواند: کاین سوخته شد با آتش و آن غرقه به آب.

— تو رفته و من زنده بمانم پس از آن صد مرگ به هر دری بمیرم بی تو
(ص ۲۸، سطر ۲۰)

عکسی: «هر دمی» و همان صحیح است.

— یارم باید کنار، یارم باید وز هیچ کنار، بوی یارم ناید
(ص ۳۵، سطر ۱۹)

مصراع نخست را چنین باید خواند: یارم باید کنار یارم باید.

— افسوس که این عمر جوانی بگذشت بر نامد هیچ کار و کار اندر گشت
(ص ۳۸، سطر ۱۸)

بهتر است بخوانیم: افسوس که این عمر چو آنی بگذشت.

— راهی که مرا به وصل بودی پیوست دستم ستم زمانه آن راه ببست
(ص ۴۰، سطر ۳)

در عکسی هم چنین است؛ اما «دستم ستم» سهو کاتب و «دست ستم» صحیح است.

— ای بسته به جهد، سرفرازی چه کنی در راه قضا سعی مجازی چه کنی
(ص ۴۰، سطر ۱۹)

به جای «بسته» در عکسی «بست» آمده و همین صحیح است. مصراع را چنین باید خواند: ای پست، به جهد سرفرازی چه کنی؟

— مناسب حال من لَدَعْتُ حَيَّةَ النَّوَى می آید. (ص ۴۲، سطر ۱۷-۱۸)؛ نسخه عکسی: «می آمد».

بنابراین باید «می آمد» خواند و به جای «مناسبت»، «مناسب» مناسب است.

— هیچ سینه به جدایی جلیس همجنس رنجور... مگرداناد. (ص ۴۶، سطر ۱۶)؛ در نسخه عکسی

«جلیس جنس» آمده و تصرف و جهی ندارد. «جنس» به معنای «هم سنخ» است و به جای آن امروزه بیشتر «جور» می گویند.

— بنده... گوش بر راه نهاده تا فرمان از آن حضرت مقدّسه... صادر شود (ص ۵۷، سطر ۵)؛ نسخه

عکسی: «تاجی فرمان»؛ بنابراین باید خواند: تا چه فرمان...

— حیازیم بالغیم مسجورة الح علیها کظام الکظوم
(ص ۵۸، سطر ۱۲)

نسخه عکسی: «بالغیم».

— نقت علی العام ما انبت سوی الحزن فیها کرام الکروم
(ص ۵۸، سطر ۱۵)

نسخه عکسی: «گرام».

— و الشّمة و الصّیعة النّفوع (ص ۵۸، سطر ۲۲)؛ به اقتضای موازنه میان عبارات پیش و پس،
بعد از «الشّمعه» باید کلمه‌ای افتاده باشد.

— العقیده الخالصة و العقیده المخالصة (ص ۵۸، سطر ۲۳)؛ نسخه عکسی: «القّعیده المخالصة».
«قّعیده» زنی است که همنشین شوهر باشد و با مضمون نامه مناسبت تام دارد. ضمناً با
آوردن «عقیده» و «قّعیده» صنعت قلب به کار رفته است.

— و لهفی فقد منیت بطول ذّیلک و لیلک و عنیت بما نبغ به مؤیلک (ص ۵۹، سطر ۴)؛ به لحاظ
مراعات سجع کلمه آخر باید «مؤیلک» خوانده شود («مؤیل» مصغّر «مال») که با
«ذّیلک» و «لیلک» سجع هم دارد. نسخه عکسی نیز مؤید این معنی است.

— فقدت شمایل من لرامک حلوة فتبیت تسهر اهلها و تفجّع
(ص ۵۹، سطر ۹)

نسخه عکسی: «لزامک».

— کالئار تأکل نفسها ان لم تجد ما تأکله
(ص ۶۱، سطر آخر)

نسخه عکسی: «ان لم تجده اتاکله».

— و انت الصّدر ان تنفث الیه شکا الصّدر اذن بالانشراح
(ص ۶۲، سطر ۲۰)

نسخه عکسی: «بانسراح».

— یمیل هوی الدّنيا الی کلّ فاجر و یشی عنان الخیر عن کلّ ماجد
(ص ۷۰، سطر ۱۲)

در نسخه عکسی به جای «فاجر» صریحاً «ماجد» آمده و در پایان نوشت چایی هیچ توضیحی نیست.

— فضل در دیده انتقاد نقص است. (ص ۷۲، سطر ۱۱)؛ در نسخه عکسی: «انتقاد» (به معنی

«نیست گردانیدن»).

— كَأَنَّمَا النَّرَجِسُ مَعْشُوقُهُ خَضَّرَتِ الْأَنْوَاءُ دِيبَاجَهَا
فَدُنْظِمْتُ مِنْ دُرِّ عَقْدُهَا وَصَوَّغْتُ مِنْ ذَهَبٍ تَاجُهَا
(ص ۷۴، سطر ۱۳-۱۴)

نسخه عکسی: «حصرت الانواء ديباجها». در متن چاپی آشفته‌گی شکل و اعراب و معنی وجود دارد. بیت نخست را، با اعمال تصرفی ناچیز، که احتمالاً سهو کاتب بوده، بدین گونه می‌توان تصحیح کرد:

كَأَنَّمَا النَّرَجِسُ مَعْشُوقَةٌ [وَ] خُضِرَةُ الْأَنْوَاءِ دِيبَاجُهَا
— دینار نهان کرد و درم می‌بازد وآن گه خود را به هم‌تت پندارد
(ص ۷۵، سطر اول)

نسخه عکسی: «درم می‌بازد» که ضبط درست و موافق قافیه است.

— بی‌نوا کی خواستم بد من (؟) گر نه نثرت نثار دُر کردی
سر و کارم گسسته بود از هم که نه نظمت نظامی آوردی
(ص ۸۳، سطر ۲۰-۲۱)

نسخه عکسی: «بی‌نوا آبی خواستم بُد من». ضمناً، به قیاس مصراع دوم و اقتضای معنی، به نظر می‌رسد در مصراع چهارم جای تصحیح مختصری باشد؛ بدین‌گونه: «گر نه نظمت نظامی آوردی».

— بلند اختر جوانمردی که منزل ز چرخ هفتمش برتر گرفته است
(ص ۸۴، سطر ۶)

نسخه عکسی: «هفتمن». بنابراین، قرائت صحیح «هفتمین» است.

— ایشان دارند دل، مر ایشان دارند ایشان که سر زلف پریشان دارند
(ص ۸۹، سطر ۱۹)

نسخه عکسی: «دل من». به رغم خلدشه‌ای اندک در وزن، که در قدیم گاه پذیرفته بوده، ضبط نسخه عکسی صحیح و موافق معنی است. باید متذکر شد که «مر» بر سر مفعول صریح می‌آمده و مورد خلاف آن بسیار نادر بوده است.

— گفתי کآخر به کارت آیم روزی جان به لب آمد تو کی به کار می‌آیی
(ص ۹۰، سطر آخر)

در پانویشت متن چاپی آمده است: «کذا در اصل (جانم به لب آمد از تو کی بکارم آیی. صح)». پیشنهاد مصحح مصرع را از وزن به کلی دور می‌سازد. متن با تصرفی مختصر

بدین‌گونه اصلاح‌شدنی است: جان به لب آمد تو کی به کار من آیی؟

— نم بار کی از تو پرسم چگونه به تحفه بر آب حیوان فرستم
(ص ۱۰۳، سطر آخر)

ضبط صحیح «نم پارگی» است. «پارگی» و «پارگین» آب گنده را گویند.

— شنیدم که به بیت نرسیدی، مصراع ندیدی، مترحف علت شدی. (ص ۱۳۳، سطر ۹). در پانوشتن متن چاپی آمده: «اصل: مترحف». مسعود تاکی (← کتاب ماه، ش ۳۶، ص ۱۸) این واژه را «متزحف» پنداشته است. اما، ضبط درست «منزحف» (= شعری که از وزن بیرون شده باشد) است که با کلمات «بیت، مصراع، علت» تناسب دارد.

— امروز نیست هیچ امیدم به کار خود بدرودِ دمی که کار من امیدوار بود
(ص ۱۳۴، سطر ۳)

نسخه عکسی: «بدرود دمی» که در هر دو حال وزن مخدوش است.

— از بند بجستیم چو آزاد شدیم ناگاه گرفتار به همزاد شدیم
(ص ۱۳۷، سطر آخر)

در پانوشتن متن چاپی آمده است: «در اصل هنزاد و آن غلط است». مصراع چهارم در نسخه عکسی چنین است: «ناگاه گرفتار (یا: گرفتار) بَهَنه زاذ شدیم».

— گفتم به قلم سوق من ار نیست ترا داری سر آن اگرچه سر نیست ترا
(ص ۱۶۲، سطر ماقبل آخر)

ضبط درست، به جای «سوق»، «شوق» است.

— زرگری سازد مگر باد خزان اندر رزان و آن کجا زرین شود برگ خزان اندر رزان
(ص ۳۷۹، سطر ۱۸)

نسخه عکسی موافق متن چاپی است؛ اما، به لحاظ سلامت معنی و قافیه، مصراع دوم را باید این‌گونه تصحیح کرد: «وان کجا زرین شود برگ رزان اندر خزان».

— او را به عمل قضای جرباذقان موسوم دانند و گماشته ما شناسند و اسباب تهیت کار و تمهید قاعده او ساخته دارند. (ص ۴۰۱، سطر ۸-۱۰)؛ نسخه عکسی: «تهنیت کار و تنهید قاعده». «تهنیت» صحیح و کاملاً بجاست و برای تصحیح قیاسی وجهی به نظر نمی‌رسد. ضبط «تمهید» در متن چاپی نیز با نسخه عکسی موافقتی ندارد و در پانوشتن هم توضیحی نیامده است. «تنهید» در نسخه عکسی شاید محرّف «تنهیه» به معنای «به پایان رسانیدن کار» باشد که با لفظ «تهنیت» هم تجانس دارد.

— در همه قضاای شرعی کتاب بزرگوار و مصحف مجید و نصوص و ظواهر آن را مقتدا و امام سازد. (ص ۴۰۲، سطر ۴-۵)؛ نسخه عکسی: مصحف مجد.

— علی‌الدوام و التّأیید و الاستمرار و التّخلید با نام او کنند. (ص ۴۳۳، سطر ۱۵)؛ نسخه عکسی: «التّأیید» که با الفاظ «دوام، استمرار و تخلید» مناسبت تام دارد و ضبط درست است.

— من الحفرات البيض و دجلیسها اذا ما قضت احدثه کی یعیدها
(ص ۴۷۴، سطر ۲)

نسخه عکسی: «من الحفرات السض و دجلیسها اذا ما قضت احدثه کی تعیدها».

— رُئی کلامک ما امللت مُستمِعاً مَنْ ذَا یَمَلُّ مِنَ الْاَنْفاسِ تَرْدِداً
(ص ۴۷۴، سطر ۱۶)

نسخه عکسی: «رُدّی کلامک لا مللت مسمعا من ذایمل من الایقاس تردداً». ضمناً، در تصحیح قیاسی مصحح، امللت درست است.

— چه دریاست این کاتش آرد و آب همه روی او پرز در خوشاب
(ص ۴۹۹، سطر ۱۱)

نسخه عکسی: «آرد ز آب». بنابراین، ضبط درست مصراع نخست چنین است: چه دریاست این کاتش آرد ز آب؟

فراق نامه

نخستین نوشته این مجموعه رساله‌ای است بی‌نام از نویسنده‌ای ناشناس که مصحح، به مناسبت موضوع، آن را فراق‌نامه خوانده است. این رساله حکایت مردی است که مدت‌ها در آرزوی به دست آوردن مونس غمخوار گرد جهان بر آمده و مطلوب خود را در خراسان و عراق و شام و مصر و یمن و طایف نیافته و، سرانجام، در دیار روم، دامن مقصود را به کف آورده و به هم‌صحبتی ایازنامی دل بسته است. وی، که به هم‌نفسی یار امیدها داشته، در سفری که، به همراه او، به رسولی از جانب سلطان به شروان می‌رود، پس از رسیدن به شروان، محبوب به وبا مبتلا می‌گردد و می‌میرد و او، با شکوه‌های سوزناک، به نوحه‌گری می‌پردازد.

نثر فراق‌نامه دلنشین و آراسته به سجع و دیگر آرایش‌های بدیعی است و جای‌جای با سروده‌های دل‌انگیزی همراه شده که بیشتر آنها در قالب رباعی است. محض نمونه سه

رباعی از آن رساله در این جا نقل می‌شود:

آن شد که دلم با تو شرابی خوش خورد
تن بی تو در این فراق تابی خوش خورد
آتش رویا تا تو برفتی چون باد
خاکش بر سر که بی تو آبی خوش خورد

ایام وصال یار گویی که نبود
ز آن باده به جز خمار گویی که نبود
آن دولت بی شمار گویی که نبود
رفت آن همه روزگار گویی که نبود

دستی که به دامن تو بودی پیوست
پایی که مرا نزد تو آوردی مست
ز آن دست به جز بند ندارم بر پای
ز آن پای به جز باد ندارم در دست

منشآت و رسایل

در بخش دوم مجموعه که اصل پیکره المختارات هم هست، چهارصد و هفتاد و نه نامه، مثال، منشور، حکم، محضر، فرمان، عهدنامه، صیغ عقود و نمونه‌های ترسل تا قرن هفتم هجری گردآوری شده و اسامی اهم و اشهر نویسندگان این رسایل (بیش از سی تن) که غالباً خود وزیر، مستوفی، قاضی و منشی بوده‌اند، ذکر شده است که از آن جمله‌اند: حمیدالدین بلخی، رشیدالدین وطواط، رفیع‌الدین لبنانی، رکن‌الدین صاعد خجندی، کمال‌الاسلام عبدالله خجندی.

کهن‌ترین سند تاریخ‌دار این بخش به زبان عربی است و در سال ۳۷۷ هجری نوشته شده و کاتب نسخه اصل را در اختیار داشته است. کهن‌ترین سند فارسی تاریخ‌دار در سال ۵۱۸ یا ۵۲۸ و نوترین سند فارسی تاریخ‌دار در سال ۶۰۸ نوشته شده و بیشتر رسایل مجموعه متعلق به قرن ششم هجری است.

چون قصد جامع این اسناد، که گویا همان کاتب نسخه باشد، گردآوری نمونه‌های نگارش بوده، خود را مکلف به حفظ نص سند ندانسته و گاه پاره‌ای تصرفات روا داشته و مصحح، با توجه به این نکته، رسایل را، از حیث ارزش تاریخی، به چهار دسته تقسیم کرده است:

۱. آنها که نام اشخاص از متن حذف و چه بسا که گاهی متن نوشته هم کوتاه شده است.

۲. آنها که منحصرأ جنبه ترسلی و نمونه‌نگاری دارد و برای تقلید کردن در آموزش ترسل و تمرین منشی‌گری انشا شده بوده است.
۳. آنها که موضوعشان مشخص است و معلوم است نویسنده آنها کیست و خطاب به چه کسی نوشته شده است و سندیت تاریخی دارد.
۴. آنها که تاریخ دارد و بیش از سه نوع دیگر فایده تاریخی از آنها بر گرفته می‌شود. در ضمن رسایل این بخش، نیز اشعار ارزنده‌ای هست که از آن میان چند سروده برگزیده نقل می‌شود:

از نامه فخرالدین محمد قسام:

ای شمع تویی که دامنی تر داری زان دشمن جان خویش در بر داری
در سر داری که از زر افسر داری واندر سر آن شوی که در سر داری
از نامه ظهیرالدین بسطامی:

ترسم که جهان ز ما به بازی بازی پرداخته باشد که به ما پردازی^۱

از مسعود خجندی:

هر روز دل اندر هوسی نتوان بست دل در هوسی هر نفسی نتوان بست
یک‌باره دلم شکسته شد در ره عشق وآن دل که شکست در کسی نتوان بست

داستان پیل و چکاوک

بخش سوم مجموعه، همان مقدمه علی بن شاه و داستان پیل و چکاوک است که در بعضی از نسخه‌های متأخر کلیله و دمنه هست و در متن مصحح شادروان عبدالعظیم قریب هم آمده، اما در نسخ کهن نیست و متن مصحح شادروان مجتبی مینوی از آن تهی است. این بخش را غلامرضا طاهر با متن چاپی کلیله و دمنه مصحح قریب مقابله کرده و اختلافات را در پانوشت آورده است.

(۱) مصحح محترم نسبت به درستی ضبط «بازی» دوم تردید کرده و در پانوشت آورده: «ظاهراً باری با راء بی‌نقطه درست باشد». اما این ترکیب در موضع دیگری از همین کتاب آمده است: آن مرغ نیم کیم تو به بازی بازی از شاخ به یک مهره فرواندازی (ص ۴۸۲)

فهرست‌ها

در پایان این چاپ المختارات، فهرست‌های بیست‌گانه مفیدی آمده است که راهنمای اهل تحقیق تواند بود. سه فهرست اصطلاحات دیوانی و سپاهی، جمله‌های دعایی و مضامین نامه‌ها و فرامین را مریم میرشمسی قبلاً برای پایان‌نامه خود استخراج کرده و در اختیار مصححان گذاشته است. فهرست آیات، احادیث، امثال و حکم و اشعار عربی ترسّلات و فهرست معانی لغات دشوار و کم بسامد را غلامرضا طاهر و بقیّه فهرست‌ها را ایرج افشار استخراج کرده است.

نمونه متن

به منظور آشنایی بیشتر با نثر رسایل المختارات دو قطعه برجسته را از میان رسایل بخش دوم برگزیدم و آنها را با متن نسخه عکسی مقابله کردم و اهمّ تفاوت‌ها را در پانویشت آوردم. مضمون این نثرهای زیبا هر دو به زبان و ادب فارسی مربوط و حاوی اطلاعات مهمّ ادبی و اجتماعی است.

قطعه اول: بخشی از نامه صدرالدین خجندی که بر ظهر کتاب الحکایة فی الشکر و الشکایة، اثر ظهیرالدین بسطامی، نوشته و برای جمال‌الدین موصلی فرستاده است:

اما بعد، اتفاق همه عقلاست که هیچ هنر بالای سخن نیکوتر در مرد نیست. نظام عالم سعادت بدین است و عنوان نامه سیادت این است.

بیت

ز نیکوسخن نیست تابنده‌تر نه زو خوشتر و دل‌گشاینده‌تر
سخن همچو جان‌زان نگرده‌کهن که فرزندی جان است شیرین‌سخن

و جمله سخن بر دو نوع است: یا منثور یا منظوم. و منظوم محتاج باشد به زیادت اغتنای^۲ خاطر؛ با اجزای متناسب و آرداف متلایم و مواصیل متقارب و مبادی و مقاطع مضبوط و مُتَسِق شود. و هیچ تحفه برابر سخن نیست و هیچ انس‌دهنده چون اثر توشیح قلم نیست که گشایش دل و آسایش جان بدوست و راه‌دهنده به شناخت حق تعالی و تقدّس اوست و معجزه انبیا - علیهم السّلام - بدوست و فتح بلاد و تسخیر عباد در اوست.

(۲) چاپی: اعتنای. متن مطابق نسخه عکسی است.

بیت

جهان آفرین چون بزد کوس داد جهان را به دست سخن باز داد
 و پوشیده نماند که مصطفی - علیه الصلوة و السلام - تمدح به فصاحت کرد و گفت: أنا أفصح العرب؛
 و بر شعرها گفت: إنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ. و حسن را به انواع احسان مخصوص داشت و بر فوقی فرقی شرف او
 این تاج نهاد که روح القدس معک. و این مرتبت نزدیک است به مرتبت عیسی - علیه السلام - که وَايْدُنَا
 بِرُوحِ الْقُدُسِ. و از این است که در اخبار آمده است که خَوَاطِرُ الشَّعْرَاءِ يَشْبَهُ خَوَاطِرَ الْأَنْبِيَاءِ. و نبشتن و گفتن
 ترجمه علم مخزون و سر مکنون است. تا به حدی می رسد آدمی آفریده از قطره خون که، به شرف طلب
 علم، فرشته پر در زیر قدم او شادروان می کند و به زبان حال می گوید:

بیت

رفتارِ بُستانِ خوبِ بر خاک حرام من دیده زمین کنم تو بر دیده حرام
 و شرح این در نصّ سید المرسلین - صلوات الله علیه - ظاهر شود: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَعْيُنَهَا لِطَالِبِ
 الْعِلْمِ إِكْرَامًا لَهُ» و فی روایة: «اعظاماً له» هذا شرفٌ من طلبه فما الظنُّ بمن وَجَدَهُ وَ سَنِمَ^۴ ذُرْوَتَهُ وَ تَنَسَّمَ^۵
 رائحته؟

و چه علا بالای آن که نام او در این عقد منظم شود که شهادت الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولو العلم؟

قطعة دوم: نوشته ای از نجم الدین ابوالمکارم قزوینی:

[در شکایت از روزگار و اهل روزگار]^۵

هرچند که در تشبیب این مجموع و شادروان این اجزا که نبشته آمد به ایراد الفاظ عجم و ترسل^۶
 کلمات پارسی شرط نرفته است، اما، چون از مجلس بزرگوار - ابد الله مجده - در این معنی اهتزازی دیدم،
 بر خلوص عقیدت و محض متابعت انقیاد نمودن واجب گشت؛ چه ابتدای کار [۱] و نهاد^۷ و داد غایت تمنی
 او بقدر الجهد و الطّاقة ببايد دادن. چون بدین عبارت رکبک و الفاظ بی مایه و چهره کلمات بی پیرایه داعی،
 از غایت لطافت طبع و خلیقت^۸ حمیده و سحیت پسندیده خویش، میلی می نماید، به ضرورت کمر امثال
 باید بست.

و دیگر آن که بعضی از کبار علم ادب و فضلالی آن حرفت و سواران این میدان و خواجگان این دیوان،
 در بعضی تصانیف، ترتیب فرو گذاشته اند و جد و هزل به یکدیگر آمیخته؛ چون جراب الدوله و کثر الحکمه و

(۳) چاپی: انا. (۴) نسخه عکسی: وجده و یسنم. چاپی: وجد و سنم.
 (۵) در حاشیة نسخه عکسی با خطی متفاوت با متن افزوده شده: در شکایت ار روزگار و اهل روزگار و عدم
 [چند کلمه ناخوانا]. (۶) چاپی: توسل. متن مطابق نسخه عکسی است.
 (۷) عکسی: کارونهاد. چاپی: کارونهاد. متن تصحیح قیاسی است.
 (۸) عکسی و چاپی: خلقت. متن تصحیح قیاسی است.

طُرْفِ ثَعَالِبِي كِه جَمَلَه بَر اِيْن طَرِيْق نِهَادَه‌اِنْد و الْبَتَّه قَوَاعِد تَرْتِيْب نِگَاه نِدَاشْتَه و حَكِيْم سَنَائِي دَر كَارنَاهَه مِي‌گُوِيْد:
اِيْن سَه بِيْتِك خَجَل‌خَجَل گُفْتَم بَه سَر تَو كِه نَه ز دَل گُفْتَم
لِيَك بِي‌هَزَل جِدَّ نَنْمَائِد بِي‌نَمَك هِيْج دِيْگ خُوش نَائِد
پَس، چُون جِدَّ مِي‌بَائِد كِه بَا هَزَل قَرِيْن بُوْد، بَه هَمَه حَال، مَراسَلَات عَرَبِيَّت رَا بَعْضِي اَز كَلِمَات پارِسي دَر بَائِد
تَا خُوانندَه رَا مَلال نِيغَزائِد؛ چَه اَز يَك لُون طَعَام طَبِيْعَت زُود نَفَرَت گِيْرَد و خَلْقَتِ بَشَرِيَّت اِيْن شَائِيَه عَلِي
جِدَه نَبْذِيْرَد.

و پيش از اين، در كلمات امام ايمه و مصباح امت، شافعي مطملي - انا لله برهانه و اعان اعوانه، اين
معنى در جواهر سخنان او ياد كرديم كه الافراد^۹ قاتل؛ چه حقيقت است كه يك عالم ميرز، [چون] در فن
خويش هيچ حظ حذق^{۱۰} و بهره لطافت ندارد^{۱۱}، ذوفنون اين شخص را از فضلا نشمارد؛ چه علم خود را
مستند طبع و مزاج خود ساخته باشد و هرچه جز از علم اوست به دست از كار دور انداخته و پاى جحود
بر او نهاده.

و ديگر آن‌كه، در اين عصر كه، به تقدير قادر حَيَّ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ و تَعَالَتْ كَلِمَتُهُ، با اصحاب دولت و ارباب
صولت بازار فضل بس كاسد شده است بل كه نهاد بازارش خود نمانده است و آثار علم بس مندرس شده
است بل كه روزگار جهل اَعْجَازُ نَحْلِ خَاوِيَةِ بر خواننده است تا لاجرم فضل مهجور شد و متميز در اين زاويه
ادبار متروك گشت و علم جهل بر فلک رسيد و اعلام دانش پوشيده ماند. اگر در اقليمي سيه گليمي هست
كه پنج كلمه به لفظ عرب، كه پيش از اين افتخار خداوندان و تاج سر ارباب نسبت بوده است، بتواند نوشتن،
خود استيلاي عصر جهل او را پايمال كند كه آن دانش بر او وبال كند تا به هيچ مشهد و محفل عرض فضل
خود نتواند كردن. پس، اگر بي قصد [از] او سخني برود يا كلمتي بر حدقه^{۱۲} حسب حال ايراد كند، آن يكي
از گوشه‌اي مي‌گويد: چه جاي اين است و كدام خواجه به علم عمل مي‌يابد^{۱۳}؟ و آن ديگري گويد: ف و
تف، كدام فاضل راروزگار مساعدت مي‌نمايد؟ تا آن بيچاره آواره غم‌خواره را با دلي حزين و خاطري
غمگين و صدهزار نفرين بر زمان و زمين از سر عجز و ضجر همان بايد گفت كه منشي اين كلمات مي‌گويد
در قصيده‌اي:

شعر

أَعَادِي عَلِي عِلْمِي فَأُبْدِي تَجَاهِلًا وَ دَهْرِي عَنِ الطَّبَعِ يَهْوِي تَبْدِي
إِذَا قِيلَ لِي تَبْعِي بِذَا الْفَضْلِ رَفْعَةً سَأَخْلِفُ لَكُمْ أَعْرَفَ قِرَاءَةَ ابْجِدِ
فِيَا دَهْرَ كَمْ تُبْدِي مَنَاقِصَ سَادَةٍ وَ يَا بَخْتَ^{۱۴} كَمْ تُخْفِي مَعَايِبَ أَعْبِدِ

۹) عكسي: الافراد. ۱۰) عكسي: حذق.

۱۱) عكسي و چاپي: ندارد؛ متن تصحيح قياسي است.

۱۲) چنين است در عكسي و چاپي. ۱۳) چاپي: عمل يابد. متن مطابق عكسي است.

۱۴) عكسي: بانحب. چاپي: بانحب. اين كلمه را بايد «بخت» خواند كه فارسي است و به عربي راه يافته است.

لقد سعد الجهل منک لنعصهم^{۱۵} فیوماً مع الاحرار للفضل إسعدی^{۱۶}

پس چون دست‌روزگار از تنگ‌لشای امتحان بدین نسق برمی‌آید، اگر دبیری پنج حرف به کلمات پارسی چنان‌که عقل محسن آن بود، بتواند نوشتن، با کبریت احمر قیاس توان کرد و با عنقای مُعرب در دیار عدم آوازه وجود تواند داد.

و نبادا که چون متصف‌حی این فصل^{۱۷} را مطالعه کند، گوید که این نویسنده بر اهل‌روزگار تجنی می‌دهد. حاشا که هواجس این وساوس بر متخیله او غالب شود یا سودای این مالیخولیا دامن تفکر او گیرد. آن‌گه وقت آن بود که گویند اعضا را به ماء فاتر نرم باید داشت و مطبوخ اقیمون سبب ازاله علت به هر هفته بپاید خورد و از دیار آذربایجان که منتج وساوس طبایع و مولد کیموسات ردیه است، نقلت باید کردن. و کس لهُ رحل و لاراحله. و همانا که اگر اهلیت این نقلت بیافتی و ساز این رحلت او را میسر شدی، اختیار این ارتحال سرمایه‌آمال شناختی، اما

شعر

و لَو طَارَ الْقَعِيدُ لَطَرْتُ عَنْهُمْ وَ كَيْفَ يَطِيرُ مَقْصُوصُ الْجَنَاحِ

لکن حکایت شکایت و این اطناب عتاب^{۱۸}، سبب آن است که مقام این داعی در آذربایجان است و علی‌الحقیقه این همان اقلیم است و طور همان کلیم است که چنان رسالتی نوشته است که در جزو متقدم نبشته آمد و جز از او در این دیار در فنون علوم و انواع آداب و ضروب هنر مردان مرد و بزرگان فرد بودند.

شعر

أما اتى الزمان بنون^{۱۹} فى شبيبته فسأروهم و آتسیناه على الهرم

در این عصر که نوبت خادم است، در هر علم تخریج ایشان تا بدین حد است که یاد خواهد کرد. و بنعمه الله و حق نبیه المصطفی که در معنی این حکایت که می‌نویسد، زیادت و نقصانی نیست، اما در عبارت^{۲۰} ممکن بود.

نویسنده قصیده می‌گوید در مهتری که صدر قوم آذربایجان است و در میان مشاهیر این صوب خیر بنی‌الزمان و سباق اقران و ولی انعام و احسان است. اولها^{۲۱}:

ها آننى قد خلعت ثوب مجونى لَمَّا بَدَا الصُّبْحُ فِى لِيَالِي قُرُونِ
يا صاحبي أتركا ملامى فائى^{۲۲} لَمَّا ذَكَرْتُ الشُّبَابَ جُنَّ جُنُونِي

شخصی که لسان‌القوم آن دیار است و ذوفنون آن خطه و معقد‌الخصایر آن بقعه است، در فضل و علم

(۱۵) چاپی: لنعصهم. متن مطابق نسخه عکسی است.

(۱۶) چاپی: إسعدی. در عکسی یای آخر کلمه خط خورده است. (۱۷) عکسی: فضل.

(۱۸) عکسی: عتاب. (۱۹) چاپی: نبون. (۲۰) عکسی: عبادت.

(۲۱) چاپی: و لها. متن مطابق نسخه عکسی است. (۲۲) چاپی: فائى. متن مطابق نسخه عکسی است.

گوی سبق برده از اقران خویش و جماهیر سادات شهر، او چون ابتدای سخن کند، حتم مقضی دانند خاموشی را کار فرمودن و کلمات علمی او را به جان و دل شنودن و از انفاص چون انقاس او حظّ جزیل و بهر وفی^{۲۳} و ذکر جمیل کسب کردن. چون این بیت دومین [بشنید]^{۲۴}، با آن ممدوح می‌گوید: ای مولانا! لا معنی^{۲۵} لهذا البیت. گفت: چرا؟ گفتا: شباب خود جنون است. چگونه گوید: «لَمَّا ذَكَرْتُ الشَّبَابَ جَنَّ جَنُونِي»؟ داعی را بازگفتند. بعد از مدتی هم در لَمَّا مَشْهَد این معترض نقاد را گفت: هرچند خاطر تو در نقادی بس وقاد است، این نقد چگونه کردی^{۲۶} بدان عبارت متحذلقانه و اشارت ابلهانه خود از دماغ حماقت خانه خود؟ می‌گوید: ای سیدنا این بجده این علم و قافه این نسبت خود تویی. و مِن اَيْنِ الاعتراضُ لِشِعْرِهِ وَ التَّقْدُّ لَهُ؟ اَمَّا خَادِمٌ - که نَزَعَتْ زَوْجَتَهُ بِمَوْتِهِ^{۲۷} - این قَدْر می‌گوید که شباب خود جنون است. گفتیم: ای شیخ عافاک الله. می‌گویم: ای دوستان من اگر متأسف باشم بر مفارقت جوانی ملامت مکنید که در تذکار عهد شباب از غایت تلّهف و تحسّر مرا جنون می‌بچند و مستولی می‌شود. چون این بشنید، می‌گوید: نه سیدنا پیغامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - خبر داده است که: «الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ». گفتیم: تَبَّتْ يَدَاكَ وَ انْكَسَرَتْ رِجْلَاكَ. آخر نه دعوی می‌کنی که علم ادب خوانده‌ام؟ خود در شعر عرب این کلمات مطالعه نکرده‌ای؟ جواب داد که: در این دواوین که دیدیم و این فحول علم را که از ایشان فواید شنیدیم، این کلمه به سمع ما نرسیده است. حاضرالوقت از شعر بحتری و رضی و ابیوردی این کلمه برخواندم. می‌گوید: چون ایّمه گفته‌اند، رواست اَمَّا سؤَالِ خَادِمٍ بِرِجَائِكَ^{۲۸}.

این است غایت درایت این قوم در علم شعر و ترسل و اسلوب ادب و طریقت عرب. و ماشهَدنا الأَیْمَةُ سَمِعْنَا وَ اللهُ عَلَيَّ مَا نَقُولُ وَ كَيْلٍ. پس چون مقام درین دیار بود و سر و کار با این اختیار، عجب نباشد اگر بیعت^{۲۹} خود را فرزدق شمارد و پشه خود را پیل انگارد. روزی همچنین این قصیده از آن داعی می‌خواندند که:

و سِغْمٌ^{۳۰} فِي هَوَى ظَمِيماً بِالِي (؟) وَأَمُّ لَ انْ أَرَى دَعَمَةَ الْوَصَالِ
 وَ هَلْ لِي لَكَ أَفُوزَ بَطِيْبٍ^{۳۱} عَيْشٍ وَ ذَاتُ الْخَالِ تَسْنَخُلُ بِالْخِيَالِ

چون اینجا رسیدند که می‌گوید که:

وَ إِذِ الْقَتِّ وَ الْقَاهِ بَرُوحِي ثَمِينِ الدَّرِّ مِنْ بَيْنِ اللَّالِي

۲۳) چاپی: وفی. عکسی و چاپی ندارد. به قیاس افزوده شد. (۲۵) عکسی: لا لمعنی.
 ۲۶) چاپی: + و. متن مطابق نسخه عکسی است.
 ۲۷) عکسی: بموته. بنا به اقتضای مراعات سجع به قیاس تصحیح شد. چاپی: «نَزَعَتْ زَوْجَتَهُ» نمونه.
 ۲۸) چاپی: جایگاه است. به لحاظ مراعات سجع در متن از نسخه عکسی متابعت شد.
 ۲۹) چاپی: بغیث. متن مطابق عکسی است. (۳۰) چاپی: يَنْعَمُ.
 ۳۱) چاپی: بطیب. متن مطابق عکسی است.
 ۳۲) عکسی و چاپی: اذا. بنا به اقتضای وزن به قیاس تصحیح شد.

ألا قد طال طول الدهر شوقاً إلى تلك الآلى لي ليالي

یکی از جمله فضایل این صوب می‌گوید: طبعی لطیف است اما بایستی که نحو بهتر از این دانستی. گفتند: چرا می‌گویی؟ گفت: «لیال» بایست گفتن. در محل رفع است و یا چرا درآورده است؟ که «یا» اُخْتِ کسره است. هذا مبلَّغهم من العلم.

در وقت کسوف آفتاب منجمی را که مشهور است بدین علم و مذکور است بدین صناعت پرسیدم که: حکیم طالع کسوف^{۳۳} استخراج کن. گفت: سبحان الله. سیدنا را عادت است که مغالطه^{۳۴} زند. کسوف را طالعی باشد؟ چون در علم نجوم بدین درج بودند و این علم بدین غایت رسانیده‌اند^{۳۵}. در شهر ارمیه از امامی حبر - که طَلَبِي^{۳۶} وَجْهَهُ بِالْحَبْرِ - پرسیدم که تثلیث زهره و آفتاب به علم احکام چه دلیل کند؟ گفت: اسدیان را خیری نماید اما زهرویان را هم نیک باشد. ای سیدنا سؤالی عظیم کردی. جز من در این دیار کس جواب این نداند دادن. گفتم: - دُقْ فِي فِيهِ الْحَجَرُ - ای خواجه حکیم من ندیده‌ام این اتصال. گفت: بلی به هر دوازده سال یکبار این اتصال بود. پس چون جهل دوستی روزگار و علم دشمنی کبار به غایتی رسیده است که ممارست علم و مواظبت فضل تا بدین حد می‌نمایند، نه راغبی در علم، نه جاذبی از طبیعت، نه صدری ممیز مکرم، نه مقصدی متمیز منعم، لاجرم هر که بدین حدود رسد، از فضل پیشگان عصر همان خواهند گفت که من خادم می‌گویم که:

بیت

لاجرم در دیار جهل و سَفَه با دلی زار و دیده‌ای گریان
حال من گشت چون دوات سیاه تن من ماند چون قلم عریان

چون این حسب حالات یاد کردیم، با سر سخن باید آمدن، و الحدیث ذو شُجون. پس اقتضای اشارت شریفه را این کلمتی چند به پارسی نوشتیم؛ هر چند که طریق رسالت پارسی هم بی‌پایان است و این اسلوب میدانی فراخ دارد. و این عبارت که می‌نویسم در دواوین استعمال نکنند؛ زیرا که ارباب قلم سجع کلمات در نامه‌ها ننویسند، اما بر طریق رسایل فضلا بنا نهادم که در دفاتر چنین معهود است. و علی‌الحالات اگرچه عبارات او^{۳۷} سخیفه است، خاطر را تشحیذی ببايد و چون به اوقات تأملی کنند، معاون طبع بود بل که محرض خاطر بود بر تهذیب کلمات نامه‌ها^{۳۸}. باری تعالی امداد سعادت و اعداد رفعت بدین مجلس موصول دارد و دست مکاره و مخاوف مصروف و غایت تمنی اولیا محقق و منتهای آمال آجبا مصدق، بمئه و کرمه.

۳۳) چاپی: + را. متن مطابق عکسی است.
۳۴) چاپی: متن مطابق عکسی است.
۳۵) از «علم نجوم» تا این‌جا از چاپی افتاده است.
۳۶) عکسی: طلبی.
۳۷) «او» در نسخه عکسی با خطی دیگر بر روی کلمه محو شده افزوده شده و در چاپی نیست.
۳۸) عکسی: نامه. متن تصحیح قیاسی است. چاپی این کلمه را ندارد.

چون اتفاق افتد که به فیروزی با مقرّ عزّ خود رسد و چشم آعزّه و آقارب - امتعهم^{۳۹} الله بطول مدّته - به لقای میمون روشن گردد و در دیار قهستان فضلا و ایّمه ادب در این اجزا تأمل کنند و به عین الرضا از^{۴۰} ازرا و عیب اغضا فرمایند و بر این بیت کار کنند که^{۴۱}:

ارْفُقْ بِعَبْدِكَ إِنَّ فِيهِ بِلَادَةٌ جَبَلِيَّةٌ وَلَكِنَّ الْعِرَاقَ وَ مَاؤَهَا

چه به نزد همه عقلا محقق شده است که طبیعت انسانی از مجاورت اکتساب کند و قریحه صافی و خاطر روشن از تبلّد جهّال و مجالست ارذال^{۴۲} کند گردد، بل که علم غزیر^{۴۳} و فضل وافر به قَلت^{۴۴} مذاکره و اهمالِ مُدارست و مداومتِ تعطیل، نسیان پذیرد و مایه بی فطنت^{۴۵} ناقص گردد؛ چه در آن وقت که محیی الدین خواجه امام اسعد را - برد الله حفرته^{۴۶} - قضای کلی آذربيجان بدادند، مدّت سه چهار ماه این جایگاه بود. چون با عراق رجوع کرد، ایّمه بغداد خواستند که اقتباسی کنند. گفت: مرا یک ماه ریاضت می باید کرد تا کدورت^{۴۷} آهویه آذربيجان از طبیعت برخیزد. آن گاه آغاز درس کنیم. پس آن شخص که احقاب و أعوام در میان این قوم زندگانی کند و در آن مدّتها یک هم جنس که با او نفثه مصدوری توان بود تا^{۴۸} مذاکرته علمی یا افادتی و استفادتی را اهلیت دارد، نیافته باشد، خاطر او را آتش حدق^{۴۹} کجا ماند و طبع او را آب صفا چگونه پروراند؟ و لو لا الله ثمّ بنو عقیل. اگر نه جاذبه طبع این مجلس بودی، در این یم جهل نم علم در خاطر نماندی.

فَأَجْرِنِي الْآلَةَ عَلِيَّ شَبَابٍ عَزِيزٍ فُوسِي جَوَارِهِمْ فَقَدْتُ
 و الحمد لله على ما شاء ام سرّ و نفع ام ضر. و صلواته على سيّدنا محمد
 نبيّه و آله الطّاهرين و حسبي الله و نعم المعين.



۳۹) عکسی: امتعهم. چاپی: متعهم.
 ۴۰) چاپی: - که. متن مطابق عکسی است.
 ۴۱) چاپی: عزیز. متن تصحیح قیاسی است.
 ۴۲) چاپی: ارذال. متن مطابق عکسی است.
 ۴۳) چاپی: عکسی و چاپی و گویا افتادگی دارد.
 ۴۴) چاپی: عکسی: بقلب.
 ۴۵) چاپی: حُضرتّه. متن مطابق عکسی است.
 ۴۶) چاپی: عکسی: نا. چاپی: یا.
 ۴۷) چاپی: عکسی: کدوریت.
 ۴۸) چاپی: عکسی: نا. چاپی: یا.
 ۴۹) چاپی: حدق. متن مطابق عکسی است.